

زاذان أبو عمر

برده آزاد کرده و وابستهٔ قبیلهٔ کنده است. از علی و عبدالله و سلمان و براء بن عازب و عبدالله بن عمر روایت کرده است.

گوید عبدالله بن ادریس، از گفتهٔ شعبه نقل می‌کرد که می‌گفته است * از حکم در بارهٔ زاذان پرسیدم، گفت: بسیار سخن گفته و فزوده است.

گوید فضل بن دکین، از گفتهٔ عبدالله بن عمرو بن مرة ما را خبر داد که می‌گفته است از عنتره شنیدم می‌گفت * زاذان مرا خبر داد که پیش عبدالله بن مسعود رفته بوده و مردم نشسته بوده‌اند. زاذان به عبدالله گفته است کسانی را که جامهٔ خز پوشیده‌اند به خود نزدیک نشانده‌ای. و عبدالله گفته است او را نزدیک سازید و می‌گفت مرا کنار خود جا داد و نشانده. گوید قبیصه ما را، از گفتهٔ سفیان، از عبدالله بن سائب، از خود زاذان خبر داد که می‌گفته است * از عبدالله بن مسعود دربارهٔ چیزهایی پرسیده‌ام که کسی در آن باره از من چیزی نپرسیده است.

گوید فضل بن دکین، از محمد بن طلحة بن مصرف، از زبید، از زاذان ما را خبر داد که می‌گفته است * علی بن ابی طالب (ع) میان مردم شیره انگور بخش کرد و کوزه‌یی از آن - خمره کوچکی - سهم صاحب من شد که هم خوراک ما بود و هم آشامیدنی ما.^۱

گوید فضل بن دکین، از محمد بن طلحة، از محمد بن جحادة ما را خبر داد که می‌گفته است * زاذان کرباس فروشی می‌کرد و چون مشتری پیش او می‌آمد نخست جانب سرکج و بد پارچه را برای او می‌گشود.

گوید زاذان در کوفه به روزگار ولایت حجاج بن یوسف پس از جنگ جماجم در گذشته و ثقه و کم‌حدیث بوده است.

۱. لغت طلاء به معنی شیره انگور است. ابن اثیر در النهایه ج ۳، ص ۱۳۷ بخشی از حدیث را آورده و توضیح داده است.

عباد بن عبدالله اسدی

از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و او را حدیثهایی است.

کمیل بن زیاد

ابن نهیک بن هیشم بن سعد بن مالک بن حارث بن صهبان بن سعد بن مالک بن نَخَع. از قبیله مذحج است. او از عثمان و علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است و در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است. کمیل مردی شریف و در قوم خود فرمانش روان بوده است. هنگامی که حجاج بن یوسف به کوفه آمد او را فراخواند و کشت.

قیس بن عبد همدانی

او عموی عامر بن شراحیل بن عبد شعبی است. از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و محدثی کم حدیث بوده است.

حُصَین بن قبیصه اسدی

از تیره اسد بنی خُزَیمه است. او از علی و عبدالله بن مسعود و سلمان روایت کرده است.

ابوالقَعقاع جَرْمی

از قبیله قضاعه است و از علی و عبدالله روایت کرده است.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ابو عبدالله شقری، از ابوقَعقاع جَرْمی ما را خبر داد که می گفته است: «جوان نوری بودم که در جنگ قادسیه شرکت کردم.

ابورزین

نامش مسعود و برده آزاد کرده و وابسته ابووائل بوده است. گوید یحیی بن آدم از ابوبکر بن عیاش، از عاصم نقل می‌کرد که می‌گفته است ابووائل به من گفت: * اینک از پیری و شکستگی ابورزین شکفت می‌کنی، به روزگار عمر او نوجوان و من مردی بودم. او را حدیثهایی است.

شقیق بن سلمه اسدی

از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عزفجة

از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از عثمان بن مغیره، از گفته خود عرفجه ما را خبر داد که می‌گفته است: * پشت سر علی (ع) نماز گزاردم و در هر دو رکعت پیش از رفتن به رکوع قنوت خواند.

معدی کرب مشرقی

از قبیله همدان است. مشرق نام جایی در یمن است که او به آنجا منسوب است. او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده و او را احادیثی است.

عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود

هندلی همپیمان بنی زهره است. او از علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از زکریاء بن ابی زائده، از سماک بن حرب، از عبدالرحمان بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم می گفت * کسی که روای را روای می داند چون کسی است که ناروای را روای می داند. عبدالرحمان محدثی ثقة و کم حدیث است و درباره روایت او از پدرش بدین سبب که صغیر بوده است سخن گفته اند - اشکال کرده اند.

شُتیر بن شُکَلْ

ابن حُمَید عَبَّسی، از علی و عبدالله بن مسعود و از پدر خویش روایت کرده است. پدرش را اندک مصاحبی - با حضرت ختمی مرتبت - بوده است. شُتیر از حفصه - دختر عمر بن خطاب و زوجه پیامبر اکرم - نیز روایت کرده و محدثی ثقة و کم حدیث بوده است. او در کوفه به روزگار حکومت مصعب بن زبیر درگذشته است.

کسانی از این طبقه که از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند

ابوالأخوص

نامش عوف و نام پدرش مالک بن نُضَلَة جشمی و از قبیله هوازن بوده است. او از عبدالله بن مسعود و حدیفة و ابومسعود انصاری و ابوموسی اشعری و از پدرش که اندک مصاحبی داشته است و از زید بن صوحان روایت کرده است.

گوید سلیمان پدر داود طیالسی، از شعبه، از علی بن اقرم ما را خبر داد که می گفته است از ابوالأخوص شنیدم می گفت * ما سه برادر بودیم، یکی را خوارج کشتند، دیگری در فلان جنگ کشته شد و سومی یعنی خودش نمی داند خداوند با او چه خواهد فرمود. گوید ابوداود، از قول شعبه نقل می کرد که می گفته است به ابواسحاق گفتم * ابوالأخوص چگونه حدیث می کرد؟ گفت: در مسجد حدیث برای ما پیایی می خواند و می گفت عبدالله بن مسعود چنین گفت، عبدالله چنین گفت.

گوید عفان، از حماد بن زید، از عاصم ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که

پسر بچه‌های در حد بلوغ - نوجوان - بودیم پیش ابو عبدالرحمان سلمی می‌رفتیم. او ما را می‌گفت که با قصه پردازان جز ابوالاحوص همنشینی نکنید، و از شقیق و سعد بن عبیده پرهیز کنید. حماد در پی سخن خود می‌افزود این شقیق، ابواائل نیست، شقیق دیگری بوده که عقیده خوارج داشته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن ابوالاحوص عبای خز دیدم. او محدثی ثقة بوده و او را حدیثهایی است.

ربیع بن خثیم

ثوری. از خاندان ثعلبه بن عامر بن ملکان بن ثور بن عبدمنات بن ادّ بن طانجه بن الیاس بن مُضَرّ است. به ثور به مناسبت کوه اطحل که آنجا ساکن بوده است ثور اطحل می‌گفته‌اند. کنیه ربیع بن خثیم، ابویزید بوده و گاهی از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عفان بن مسلم، از عبدالواحد بن زیاد، از عبدالله پسر ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می‌گفته است ابو عبیده پسر عبدالله بن مسعود برایم نقل کرد که * هرگاه ربیع بن خثیم پیش عبدالله بن مسعود می‌رفته است کس دیگری را اجازه رفتن پیش او نبوده است تا گفتگوی آن دو تمام شود و نیاز یکدیگر را برآورند. و می‌گفت ابن مسعود به ربیع می‌گفته است اگر حضرت ختمی مرتبت تو را می‌دید دوست می‌داشت، و من هرگاه تو را می‌بینم فروتنان را به یاد می‌آورم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که * ربیع بن خثیم چنان بود که هرگاه عبدالله بن مسعود او را می‌دید می‌گفت: «فروتنان را مژده بده»^۱.

گوید وکیع، از سفیان، از عمرو بن مرّة، از ابو عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ‌کس را نرم‌خوتر از ربیع بن خثیم در عبادت ندیده‌ام.

گوید وکیع و عبدالله بن نمیر هردو، از مالک بن مغول، از شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است * ربیع بن خثیم هیچ‌گاه در انجمن و مجلسی نمی‌نشست. می‌گفت خوش

۱. بخش پایانی آیه سی و چهارم، از سوره ۲۳ - حج.

نمی‌دارم و می‌ترسم چیزی ببینم که پس از آن در آن باره از من گواهی خواهند و گواهی ندهم و سنگین باری را ببینم و نتوانم یاریش دهم یا ستم‌دیده‌یی را ببینم و او را یاری ندهم. عبدالله بن نمیر در پی سخن خود می‌گفته است از هنگامی که ازار پوشید - در حد تمیز و تکلیف بود - نه در مجلسی و نه بر سر راهی نشست.

کس دیگری در پی گفتار ربیع این را هم افزوده است که * بیم آن دارم مردی بر مرد دیگری تهمت زند و مکلف شوم که به زیان او گواهی دهم، یا نتوانم چشم از ناروا بپوشم یا به راه راست رهنمون شوم.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از ابو حیان تیمی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگز نشنیدم ربیع بن خثیم چیزی از دنیا را یاد کند جز اینکه روزی گفت تیمی‌ها چند مسجد دارند؟

گوید عبدالله بن نمیر، از فضیل بن غزوان ما را خبر داد که می‌گفته است سعید بن مسروق می‌گفت * کمتر اتفاق می‌افتاد که ربیع بن خثیم از کنار مجلسی بگذرد که بکر بن معز در آن نشسته باشد و خطاب به او نگوید، که ای بکر بن معز! زبان خود را جز از گفتن چیزهایی که برای تو سودمند باشد و به زیانت نباشد نگه دار، که من مردم را دربارهٔ دین خود متهم می‌کنم - بیم دارم دینم را از دستم بر بایند.

گوید محمد بن فضیل، از سالم، از منذر، از ربیع بن خثیم نقل می‌کرد که می‌گفته است * ای بنده خدا سخن نیکو بگو - نیک‌اندیش باش - و کردار پسندیده انجام بده و بر نیکی و پسندیدگی مداومت داشته باش، روزگار زندگی در نظرت دراز نیاید و دلت سخت نشود و از آنان مباش که می‌گویند «شنیدیم و آنان نمی‌شنوند»^۱، ای بنده خدا اگر کار خیر می‌کنی همچنان پیاپی کار خیر انجام بده که به زودی روزی بر تو فرا می‌رسد که دوست می‌داری ای کاش کار خیر بیشتر انجام می‌دادی و اگر ناچار کارهای ناپسندیده در گذشته انجام داده‌ای باز هم کار خیر و پسندیده انجام بده که خدای متعال فرموده است «همانا خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌زداید و این اندرزی است پندگیرندگان را»^۲ ای بنده خدا، خداوند هر دانشی را که دربارهٔ کتاب خود به تو ارزانی داشته است سپاسگزارش باش و چیزهایی را که به دیگران ارزانی فرموده است به همان عالمان واگذار و یاوه چیزی را بر خود میند که

۱. بخشی از آیه بیست و یکم، سوره ۸ - انفال.

۲. آیه صد و چهاردهم سوره ۱۱ - هود.

خداوند فرموده است «بگو من بر آن از شما مزدی نمی خواهم و چیزی را بر خود نمی بندم و آن چیزی جز پند برای جهانیان نیست و هر آینه خبرش را پس از این خواهید دانست»^۱ ای بنده خدا بدان که چون غیبت کسی طول بکشد و زمان آمدنش فرارسد و خویشاوندانش منتظرش باشند چنان است که گویی آمده است و در این صورت از مرگ که پیش از آن چیزی مانند آن را نچشیده‌اید فراوان یاد کنید، و به ویژه از نیتها و گناهان پوشیده که از مردم پوشیده و برای خداوند همواره آشکار است پرهیز کنید.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «ربیع بن خثیم به دیدار علقمه می رفت. قضا را جماعتی در راه بودند و راه از میان مسجد می گذشت. گروهی از زنها وارد مسجد شدند. ربیع وارد مسجد نشد تا زنها همه بیرون رفتند. از او پرسیدند چه چیز تو را از رفتن پیش علقمه بازداشت؟ گفت: در خانه‌اش ازدحام است و خوش نمی دارم مزاحمش شوم.

گوید یحیی بن عیسی رملی، از اعمش، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است: «همراه تنی چند از یاران و شاگردان عبدالله بن مسعود برای دیدار یا عیادت ربیع بن خثیم رفتیم. از کنار مردی گذشتیم، پرسید کجا می روید؟ گفتیم: پیش ربیع می رویم. گفت: شما پیش مردی می روید که اگر برای شما حدیث بگوید دروغ نمی گوید و اگر شمارا وعده دهد خلاف آن رفتار نمی کند و برای شما برمی آورد، و اگر او را امین خود کنید نسبت به شما خیانت نمی ورزد.

گوید عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین هردو، از گفته اسرئیل، از سعید بن مسروق، از ابووائل ما را خبر دادند که می گفته است: «به خانه ربیع بن خثیم می رفتیم، در راه مردی به ما گفت: شما پیش مردی خواهید رفت که اگر با شما سخن یا حدیثی بگوید به شما دروغ نخواهد گفت و اگر او را امین خود قرار دهید نسبت به شما خیانت نخواهد ورزید. گوید: چون به خانه‌اش وارد شدیم گفت خدای را سپاس که پیش من نیامدید که در حال زنا کردن باشم و با من زنا کنید یا در حال دزدی باشم و همراه من دزدی کنید یا در حال باده نوشی باشم و شما با من باده نوشی کنید.

گوید فضل بن دکین از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است

مردی می‌گفت * از بیست سال پیش تا کنون ندیده‌ام که ربیع بن خثیم جز سخنی که بر آسمان صعود می‌کند بر زبان آورد.^۱

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق، از ابراهیم تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی که بیست سال با ربیع بن خثیم همنشینی کرده بود می‌گفت کلمه‌یی که بر آن بتوان عیب گرفت از او نشنیده است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابوقیس ما را خبر داد که می‌گفته است * کنار ربیع بن خثیم نشستم، گفتم: نیکو سخن گوید و کار نیکو کنید تا پاداش نیکو داده شوید.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از پدرش، از خود ربیع ما را خبر دادند که * چون کسی به او می‌گفته است چگونه بامداد کرده‌ای، می‌گفته است: ناتوانان گنهکار که روزی خود را می‌خوریم و منتظر رسیدن اجل خویشیم.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از ابو حیان، از پدرش ما را خبر داد که ربیع بن خثیم می‌گفته است * کم سخن بگوئید مگر در نه مورد که گفتن سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اکبر، و امر به معروف، و نهی از منکر، و تلاوت قرآن، و استدعای خیر، و پناه بردن از شر به پیشگاه خدا باشد.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از سعید بن مسروق، از منذر ثوری ما را خبر داد که * چون کسی پیش ربیع بن خثیم می‌آمد، ربیع او را می‌گفت: ای بنده خدا در آنچه دانسته‌ای و می‌دانی از خدا فرمانبرداری کن. در مواردی که دیگری از تو دانایتر است آن را به او واگذار. من در کارهای عمدی بر شما ترسان‌تر از خطا و اشتباهم. برگزیدگان شما بهترین نیستند ولی برگزیدگان و به اصطلاح نکوکاران بعدی از ایشان بدترند. شما آن چنان که باید و شاید خیر را جستجو نمی‌کنید و آن چنان که باید و شاید از شر نمی‌گریزید. همه آنچه را که بر محمد (ص) نازل شده است درک نکرده‌اید و نه همه چیزی را که خوانده‌اید و می‌خوانید می‌فهمید که حقیقت آن چیست. از گناهان و نیت‌های پوشیده که برای مردم نهفته است و همگی برای خدا آشکار است پرهیز کنید. می‌دانید دواي آن چیست؟ اینکه توبه کنی و پس از توبه بر آن کار و نیت برنگردی.

گوید مالک بن اسماعیل، از کامل پدر علاء، از منذر ثوری ما را خبر داد که می‌گفته

۱. ظاهراً ناظر به آیه مبارکه دهم از سوره ۳۶ - فاطر - است که می‌فرماید «سخن پاک به سوی خدا فرامی‌رود و کردار شایسته آن را فراتر می‌برد» برای آگاهی بیشتر به تفسیر ابوالفتح، ج ۹، چاپ مرحوم شعرانی، ص ۲۳۵ مراجعه فرمایید.

است، شنیدم که ربیع بن خثیم می‌گفت * گناهان مهم گناهان پوشیده است که بر مردم نهفته است و همگی برای خدا آشکار است، دواى آن چیست؟ آن است که توبه کنی و به آن برنگردی.

گوید محمد بن صلت و طلق بن غنّام هردو، از ربیع بن منذر، از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است، ربیع بن خثیم می‌گفت * آنچه که برای رضای خداوند انجام نشود نابود خواهد شد.

گوید خلف بن تمیم، از گفته سعید بن عبدالله بن ربیع بن خثیم، از نُسَیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می‌گفته است * به ربیع بن خثیم گفته شد: ای ابایزید مردم را نکوهش نمی‌کنی؟ ربیع گفت: به خدا سوگند از خویشان خوشنود نیستم که مردم را نکوهش کنم. مردم از خداوند درباره گناه دیگران بیم دارند ولی بر گناهان خود، خویشان را از خدا در زینهارى می‌بینند.

گوید طلق بن غنّام نخعی، از گفته ربیع بن منذر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است ربیع بن خثیم می‌گفت * پاره‌یی از احادیث را فروغی چون فروغ روز است که آن را می‌شناسی و احساس می‌کنی، و پاره‌یی از احادیث را تاریکی بی همچو ظلمت شب است و آن را نمی‌شناسی و باید انکار کنی.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است * به ربیع بن خثیم گفته شد: خوب بود که یک بیت شعر می‌سرودی که یاران تو شعر می‌سروده‌اند. گفت: هرکس هرسخنی بگوید آن را - به رستاخیز - رویاروی خود خواهد دید و آن را درمی‌یابد، و من خوش نمی‌دارم برابر خود شعر بیابم.

گوید علی بن یزید صدایی، از عبدالرحمان، از نُسَیر بن ذعلوق ما را خبر داد که * ربیع بن خثیم در تاریکی دل شب نماز شب می‌گزارد و به این آیه رسید «آیا کسانی که بدی‌ها را فراهم آوردند می‌پندارند که ایشان را مانند کسانی که گرویده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند قرار می‌دهیم، و زندگی و مرگشان یکسان است؟ بد است آنچه حکم می‌کنند»^۱ و تمام آن شب تا سپیده‌دمان همین آیه را تکرار می‌کرد.

گوید رُوح بن عبّاد، از شعبه، از مزاحم بن زُفر که از قوم ربیع بن خثیم بوده است ما

۱. آیه بیست و یکم از سوره ۴۸ - جاثیه - است. ابوالفتوح رازی ذیل این آیه نوشته است که تمیم داری هم همینگونه بوده است و فضیل عیاض هم فراوان می‌خوانده است و ربیع بن خثیم هم می‌خوانده و تکرار می‌کرده و می‌گریسته است.

را خبر داد که می‌گفته است: «مردی به ربیع بن خثیم گفت: مرا سفارشی کن. ربیع گفت: صفحه کاغذی بیاور و چون آورد آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام را برای او نوشت. از آنجا که می‌فرماید: «بگو بیایید تا آنچه را خدایتان بر شما نازل فرموده است بخوانم» تا آنجا که «شاید شما پرهیزگاری کنید». آن مرد گفت: پیش تو آمدم که مرا سفارش کنی. گفت: بر تو باد به توجه به همین آیات.

گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن اخضر، از ابن عون، از مسلم پدر عبدالله ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم در مسجد بود و مردی پشت سرش نشسته بود. چون برای نماز برخاستند آن مرد به ربیع گفت: جلو برو. ربیع جایی برای جلورفتن نمی‌یافت. آن مرد که ربیع را نمی‌شناخت دست برافراشت و به ربیع پس‌گردنی زد. ربیع به سوی او برگشت و گفت: خدایت رحمت‌کناد، خدایت رحمت‌کناد. گوید: چون آن مرد ربیع را شناخت بسیار گریست.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، و گمان می‌کنم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش ابووائل بودم شنیدم مردی از او پرسید تو بزرگتری یا ربیع؟ گفت: سن من از او بیشتر و عقل او از من بزرگتر و فزون‌تر است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سعید بن مسروق، از منذر ما را خبر داد که: «ربیع بن خثیم همواره می‌گفته است: سخن پسندیده بگویید، کار پسندیده انجام دهید، و بر این کار پسندیده مداومت کنید، بخواهید که کار خیر فزون‌تر و کار بد کمتر انجام دهید، دلهایتان را گرفتار قساوت مسازید، و روزگار و ملهت خود را دراز مپندارید و مانند آنان نباشید که گفتند «شنیدیم و ایشان نمی‌شنوند».^۱

گوید فضل بن دکین، از عبدالرحمان بن عجلان برجمی، از نسیر پدر طعمه که آزاد کرده و وابسته ربیع بن خثیم بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم شب زنده‌داری می‌کرد و تا سپیده‌دمان فقط یک آیه از قرآن را تکرار می‌کرد که همان آیه بیست و یکم سوره جاثیه بود.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم نمازهای مستحبی خود را در مسجد نمی‌گزارد.

۱. بخشی از آیه بیست و یکم، سوره انفال.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می‌گفته است * ربیع بن خثیم در حالی که بیمار بود و به ستون تکیه می‌داد عهده‌دار پیشنمازی بر ما بود. گوید نصر بن اسماعیل، از اعمش، از گفته کسی که برای او نقل کرده بود ما را خبر داد که * ربیع بن خثیم از بازار آهنگران می‌گذشت به کوره و آتشی که در آن بود نگریست و بی‌هوش در افتاد. اعمش در پی این داستان می‌گوید من هم از بازار آهنگران گذشتم و به کوره نگریستم و خواستم شبیه ربیع بن خثیم باشم ولی برای من خیر و برکتی نداشت. گوید وکیع و عبیدالله بن موسی، از اعمش، از منذر ثوری نقل می‌کند که می‌گفته است * ربیع بن خثیم به تن خویش مستراح را جارو و تمیز می‌کرد. او را گفتند: این کار بر عهده تو نیست و دیگران آن را از تو کفایت می‌کنند. گفت: دوست دارم بهره خود را از سختی ببرم.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از ابو حیان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * دخترک ربیع بن خثیم پیش او آمد و گفت: پدرجان بروم بازی کنم؟ گفت: برو کار خیر کن و سخن پسندیده بگو.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و یحیی بن عباد هردو، از یونس بن ابی اسحاق، از بکر بن ماعز ما را خبر دادند که می‌گفته است * دخترک ربیع بن خثیم پیش او آمد و گفت: پدرجان بروم بازی کنم؟ گفت: برو سخن پسندیده بگو. و چون دخترک اصرار کرد یکی از حاضران به ربیع گفت: بگذار برود و بازی کند. گفت: دوست ندارم امروز برای من نوشته شود که به بازی کردن فرمان داده‌ام.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از پدرش، از ام اسود کنیز ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می‌گفته است * ربیع بن خثیم دوست می‌داشت که نی شکر بخورد، با این حال هرگاه بی‌نوایی می‌آمد و چیزی می‌خواست همان نی شکر را به او می‌داد. ام اسود می‌گوید: او را گفتم که نی شکر او را به چه کار می‌آید؟ نان برای او بهتر است. ربیع گفت: این کلام خدا را می‌شنوم که فرموده است «آنان خوراکی را که دوست می‌دارند اطعام می‌کنند»^۱.

گوید وکیع و عبیدالله بن موسی هردو، از اعمش، از منذر ثوری ما را خبر دادند که می‌گفته است * با آنکه ربیع بن خثیم پختن و فراهم ساختن چیزی را آرزو و بر خانواده

خود تحمیل نمی کرد، یک بار گفت برای ما حلوی خرما - افروشه - فراهم سازید. گوید: فراهم آوردند. ربیع یکی از همسایگان خود را که بیمار و گرفتار فلج بود فراخواند و خود شروع به لقمه گرفتن و در دهان نهادن او کرد و آب دهان آن مرد فرو می ریخت. چون آن مرد رفت او را گفتند: ما را به زحمت اندختی و آن را فراهم ساختیم و به او خوراندی و حال آنکه او نمی فهمید که این غذا چیست و چه چیزی می خورد. ربیع گفت: آری ولی خداوند می داند.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابو حیان، از ابو عبدالرحمان رحال ما را خبر داد که می گفته است: * ربیع در پاسخ سلام می گفت و بر شما باد.

گوید عبیدالله بن موسی، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر داد که می گفته است: * ربیع بن خثیم چندان می گریست که ریش او از اشکهایش خیس می شد و می گفت: ما قومی را درک کردیم که کنار آنان - در مقایسه با آنان - چون دزدان بودیم.

گوید عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از نسیر بن ذعلوق ما را خبر دادند که عَزْرَة به ربیع گفت: * مرا از روی قرآن خود اندرزی بده. ربیع به پسرش نگریست و این آیه را تلاوت کرد «در کتاب خدا برخی از خویشاوندان سزاوارتر از برخی دیگرند»^۱

گوید فضل بن دکین، از شریک، از حصین، از هلال بن یساف، از ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می گفته است: * پروردگارا برای تو روزه گرفتم و با روزی تو روزه گشودم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از حصین، از معاذ، از ربیع بن خثیم ما را خبر داد که: * چون می خواسته است روزه بگشاید می گفته است: پروردگارا برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو روزه گشادیم.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابو حیان تیمی ما را خبر داد که می گفته است: * ربیع بن خثیم درحالی که به یاری دو مرد و میان ایشان حرکت می کرد برای شرکت در نماز بیرون آمد. در این باره از او پرسیدند، گفت: شما هم هرگاه حی علی الفلاح را می شنوید پذیرا باشید - شتابان به نماز روید.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابو حیان، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است

* ربیع بن خثیم را پس از آنکه گرفتار فلج شده بود کشان کشان به نماز می بردند. به او گفته می شد: ای ابایزید به تو رخصت داده شده است.^۱ می گفت: من بانگ حی علی الصلاة، حی علی الفلاح شنیدم. شما هم اگر بتوانید سینه خیز حرکت کنید باید در آن حاضر شوید.

گوید محمد بن عبید ما را خبر داد و گفت داود قطان برایم نقل کرد که * چون ربیع بن خثیم گرفتار بیماری فلج شد، بکر بن ماعز مواظب بود بر موهایش روغن می زد و آن را بررسی می کرد و ربیع را شست و شو می داد. گوید: روزی همچنان که سر ربیع را می شست آب دهان و بینی او می ریخت. بکر گریست. ربیع سرش را به سوی او بلند کرد و گفت: چه چیز تو را به گریه واداشته است، به خدا سوگند دوست نمی دارم که سرکش تر دیلمیان بر خدا باشم.^۲

گوید فضل بن دکین، از فطر، از منذر، از گفته خود ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می گفته است * بی نوایی بر در خانه آمده است، ربیع گفته است به او شکر - نی شکر - بخورانید. همسرش به او گفته است: این مرد را با نی شکر چه کار است؟ ربیع پاسخ داده است: آری مرا با بخشیدن آن کار است، - اندوخته من خواهد بود.

ربیع می گفته است: بترسید و پرهیز کنید از اینکه یکی از شما بر خدا دروغ ببندد و بگوید خداوند در کتاب خود چنین و چنان فرموده است و خداوند به او بگوید دروغ می گویی من نگفته ام، یا آن که بگوید خداوند در کتاب خود چنین و چنان نگفته است و حق تعالی به او گوید دروغ می گویی من نگفته ام.

ربیع می گفته است: هیچ یک از شما جز در این نه مورد با سخن گفتن کاری ندارید: سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله، الله اکبر، امر به معروف کردن، نهی از منکر کردن، تلاوت قرآن، مسألت خیر از پیشگاه خدا، پناه بردن از بدی ها به حق تعالی.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سفیان، از نسیر بن ذعلوق، از هبیره بن خزیمه ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد پیش ربیع بن خثیم رفتم و او را آگاه ساختم این آیه را تلاوت کرد «پروردگارا ای پدید آورنده آسمانها و

۱. مقصود این است که بر بیمار حرجی نیست که «لیس علی المریض حرج».

۲. آیا مقصود این است که در قبال خواست خداوند باید تسلیم باشم و مانند دیلمیان سرکش نباشم؟! درست متوجه مفهوم سخن ربیع نشدم.

زمین، ای دانای آشکار و نهان، تو خود میان بندگانت در آنچه که در آن اختلاف می‌ورزند داوری خواهی فرمود»^۱.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از علاء بن مسیب، از ابویعلی ما را خبر داد که می‌گفته است: * در خاندان ثور، سی مرد نامور بودند که هیچ‌یک فروتر از ربیع بن خثیم نبود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از عمارة بن قعقاع، از شبرمة ما را خبر داد که می‌گفته است: * در کوفه هیچ قبیله‌یی را ندیدم که بیش از بنی ثور مردان فقیه و پارسا داشته باشد.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابوبکر زبیدی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ قبیله‌یی را ندیده‌ام که بیشتر از خاندان بزرگ ثور و عرنی‌ها در مسجدنشستگان داشته باشد.

گوید عبدالله بن جعفر، از ابوالملیح، از یوسف بن حجاج انماطی ما را خبر داد که می‌گفته است از ربیع بن خثیم شنیدم که می‌گفت: * اگر پیه و چربی خوک را با دستهای خود زیر و کنم برای من خوشتر از آن است که به مهره‌های نردشیر دست بزنم - آن را زیر و رو کنم.^۲

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از داود بن ابی‌هند، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: * برای عبادت ربیع به خانه‌اش رفتیم و گفتیم: برای ما دعا کن و خدا را فراخوان. گفت: بارخدا یا ستایش همه از آن تو است، همه خیر در دست و اختیار تو است، سرانجام همه کارها به تو باز می‌گردد، از تو همه خیر و نیکی را مسألت می‌کنیم، و از همه بدیها به تو پناه می‌بریم.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از گفته مردی از خاندان تیم‌الله، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * دو سال همنشین ربیع بودم، هرگز از کارها و پرس و جوهای که میان مردم متداول است نپرسید جز اینکه یک‌بار از من پرسید مادرت زنده است؟ و شما چند مسجد دارید.

۱. آیه چهل و ششم سوره ۳۹ - زمر -، ابوالفتوح رازی در تفسیر خود ذیل این آیه همین موضوع را با توضیح بیشتر که نشانی از سوز دل ربیع است آورده است، لطفاً به ترجمه طبقات، ج ۵، ص ۱۱۶، مراجعه شود که مطالب دیگری هم از ربیع در همین جهت آمده است.

۲. چون اختراع بازی نخته برد را به اردشیر نسبت می‌داده‌اند در عربی به صورت مخفف نردشیر آمده است به قاموس و منتهی الارب مراجعه شود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابویعلی ما را خبر داد که می‌گفته است ربیع بن خثیم می‌گفت: «خوش نمی‌دارم که همهٔ مناجات بنده با پروردگارش این جمله باشد که پروردگارا رحمت را برای خود مقرر فرموده‌ای، بارخدایا رحمت را بر خود مقرر فرموده‌ای، هنوز کسی را ندیده‌ام که بگوید - یارای آن را داشته باشد که بگوید - آنچه برعهده من بود انجام دادم اینک آنچه را برعهده تو است انجام بده.

گوید مالک بن اسماعیل، از سیف بن هارون، از عبدالملک بن سلع، از عبدخیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «در یکی از جنگها رفیق و همراه ربیع بن خثیم بودم. هنگامی که ربیع از آن جنگ برگشت همراه چند مرکب و برده‌یی بود که از غنائم جنگی بهره او شده بود. پس از چند روز پیش ربیع رفتم نه از مرکبها نشانی دیدم و نه از آن برده. گوید: نخست اجازهٔ ورود خواستم و چون کسی پاسخ نداد وارد خانه شدم و به ربیع گفتم: برده و چهارپایانت کجایند؟ پاسخ نداد، دوباره پرسیدم، گفت: «هرگز به خیر و نیکی نمی‌رسید تا آنکه از هرچه دوست می‌دارید انفاق کنید»^۱.

گوید عمر بن حفص، از حوشب، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: «هنگامی که ربیع بن خثیم گرفتار فلج شد او را گفتند: چه خوب است خود را مداوا کنی. گفت: اقوام عاد و ثمود و اصحاب رس و توده‌های بسیار و روزگارانی دراز که در آن فاصله بوده‌اند همگی درگذشتند و از میان رفتند، میان ایشان ستایشگر و ستایش‌شونده بودند که نه ستایشگر باقی ماند و نه ستایش‌شونده.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان از ابو حیان، از پدرش، از ربیع بن خثیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «هیچ کس را از مرگ من آگاه مسازید و مرا شتابان به پیشگاه پروردگارم ببرید.

گوید وکیع و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از گفتهٔ سفیان، از پدرش، از منذر ثوری ما را خبر دادند که می‌گفته است: «ربیع بن خثیم به هنگام مرگ خویش چنین وصیت کرد: این چیزی است که ربیع بن خثیم نسبت به خویش اقرار می‌کند و خدای را که بسنده‌تر گواه است بر آن گواه می‌گیرد، همان خدایی را که بندگان نکوکار خویش را پاداش‌دهنده است، که در آیین خود خدای را پروردگار خویش و محمد(ص) را پیامبر خویش و اسلام را کیش

۱. آیه نود و دوم سوره ۳ - آل عمران.

خود برگزیده‌ام و من برای خود و هرکس که از من فرمان ببرد به این بسنده می‌کنم و خشنودم که همراه پرستش‌کنندگان و ستایشگران فقط او را پرستش و ستایش کنم و برای جماعت مسلمانان خیراندیشی کنم.

گوید عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هردو، از شعبه ما را خبر دادند که می‌گفته است سعید بن مسروق مرا خبر داد که * ربیع بن خثیم چنین وصیت کرد. به سعید گفتم: خودت شنیدی؟ گفت: مشایخ و افراد قبیله همگی مرا خبر دادند، که چنین بوده است:

این چیزی است که ربیع بن خثیم به آن وصیت و بر خویشان اقرار می‌کند و خدای را بر آن گواه می‌گیرد و خدای بسنده‌تر گواه و پاداش‌دهنده برای بندگان نیکوکار خود است، من خدای را به پروردگاری و اسلام را کیش و آیین و محمد(ص) را به پیامبری برگزیده‌ام و به آن خشنودم و برای خود و هرکس از مسلمانان که از من پیروی کند به این خشنودم که همراه عبادت‌کنندگان و ستایشگران خدای را عبادت و ستایش کنیم و برای جماعت مسلمانان خیراندیشی کنیم.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از گفته شعبه و اسرائیل بن یونس و آن دو، از گفته سعید بن مسروق، از مندر ثوری ما را خبر دادند که می‌گفته است * ربیع بن خثیم چنین وصیت کرد:

این چیزی است که ربیع بن خثیم بر آن وصیت می‌کند و خدای را بر نفس خود، یا بر خود و این تردید از شعبه است^۱ گواه می‌گیرد و خدای بسنده‌تر گواه و پاداش‌دهنده برای بندگان نیکوکار خویش است، من به این خشنودم که خداوند پروردگار و اسلام دین و محمد(ص) پیامبر و فرستاده خدای من است و فرقان یا قرآن امام من است، و برای خود و هرکس از من فرمان ببرد این را برگزیده و بدان خشنودم که همراه عبادت‌کنندگان و ستایشگران خدا را عبادت کنیم و برای جماعت مسلمانان خیراندیشی کنیم.

گفته‌اند: ربیع بن خثیم در کوفه به روزگار فرمانروایی عبیدالله بن زیاد بر آن شهر درگذشته است.^۲

۱. نشان‌دهنده دقت بسیار راویان در نقل درست کلمات حدیث است.

۲. عبیدالله بن زیاد که نفرین بر او و تبارش باد از سال ۶۴ هجری از کوفه گریخته است و چون ربیع در شهادت حضرت سیدالشهداء زنده بوده است باید مرگ او در این فاصله یعنی سالهای ۶۱-۶۴ اتفاق افتاده باشد. نه تنها محمد بن سعد در

گوید وکیع بن جراح، از سفیان، از ابو حیان تیمی، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * ربیع بن خثیم وصیت کرد که پیکرم را شتابان به پیشگاه کردگارم برید، یعنی هیچ کس را از مرگ من آگاه مسازید.

ابوالعبیدین

نامش معاویه و نام پدرش سبرة و نام پدر بزرگش حُصین و از خاندان سواة بن عامر بن صَعَصَعَة است. ابوالعبیدین کور بوده است. عبدالله بن مسعود او را مقرب می داشته و به خود نزدیک می نشانده است. او از یاران و روایت کنندگان ابن مسعود است.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از شعبه، از حکم بن عتیبة، از یحیی بن جزار ما را خبر داد که می گفته است: * ابوالعبیدین مردی کور از خاندان نَمیر بوده است.

محمد بن سعد می گوید اسماعیل این چنین گفت: * نمیر بن عامر برادر سواة بن عامر بن صعصعه است.

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از ابوسنان، از ابن ابی الهذیل ما را خبر داد که می گفته است: * ابوالعبیدین که از یاران - و شاگردان - عبدالله بن مسعود بود می گفت: ای بنده خدا هرگاه از بخشیدن نان نازک سپید برشته نسبت به تو بخل ورزیدند گرده نان خود را بخور و آب فرات بیاشام و دین خود را نگهدار. ابوالعبیدین محدثی کم حدیث بوده است.^۱

→

این کتاب بلکه ابن جوزی هم در صفة الصفوة مرگ ربیع را در کوفه نوشته است. جناب ربیع یکی از زاهدان هشتگانه نامور و از سرسپردگان ساحت علوی است. شیخ طوسی در اختیار معرفة الرجال او را ستوده است، لطفاً به شماره ۱۵۴ کتاب مذکور چاپ استاد حسن مصطفوی مراجعه شود. با این همه، گروهی بر پاره‌یی از رفتارهای او سخت اعتراض کرده‌اند و او را از جهاتی نکوهیده شمرده‌اند، برای آگاهی بیشتر به بحث مفصل مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۶، بیروت، ۱۴۰۳ ق، صص ۷-۴۵۳ مراجعه فرمایید.

۱. ابن اثیر این حدیث را از ابن مسعود می داند و ذیل ماده «طلفح» و «فلطح» آن را آورده و توضیح داده است که با توجه به آن ترجمه شد.

حُرَیثُ بنِ ظُهَیْر

او از عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر روایت کرده است.

مُسلِم، پدر سعید

گوید عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی یغفور، از مُسلم پدر سعید ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه ابن مسعود پیش زید بن خلیده رفتیم، گفت: روزگاری بر شما فرامی‌رسد که دوست می‌دارید شتر و پالان شتری نداشته باشید یا آنچه دارید به شتری و پالانش عوض کنید.

قبیصة بن بُرمة

ابن معاویه بن سفیان بن منقذ بن وهب نُمیر بن نصر بن قعین بن حارث بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خُزَیْمه. قبیصة از مهتران و افراد شریف قوم خود بوده و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید طلق بن غنّام نخعی، از جعفر بن سلام اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * قبیصة بن بُرمة اسدی مهتر و کارگزار قوم خود بود. و مقرری مردم را پیش مهتر و کارگزار می‌فرستادند و او آن را میان ایشان بخش می‌کرد. گوید: من دیدم که مقرری را پیش قبیصة بردند و به او سپردند.

گوید طلق بن غنّام نخعی، از گفته جعفر بن سلام اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * قبیصة بن برمه اسدی را دیدم که با رنگ زرد خضاب می‌بست.

صِلَة بن زُفَر عَنَسِی

او از عبدالله بن مسعود و عمار و حدیفة روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و موسی بن مسعود هردو، از سفیان، از اعمش، از ابووائل ما را خبر دادند که می‌گفته است: * صِلَةَ بِن زُفَرِّ رَا دِیدَم وَ تَا آنجَا که می‌دانم نیکوکار بود. از او پرسیدم آیا از این درد و بیماری چیزی میان افراد خانواده تو وجود دارد؟ گفت: نه و من از اینکه گرفتار آن نشوند بیمناک‌ترم تا آنکه گرفتار شوند. موسی بن مسعود در پی حدیث خود می‌افزود که کنیهٔ صِلَةَ، ابوالعلاء بوده است.

گوید: صِلَةَ بِن زُفَرِّ به روزگار فرمانروایی مصعب بن زبیر بر کوفه در آن شهر در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

ابوالشعنا محاربی

نامش سُلَیْم و نام پدرش اسود بوده است. او به روزگار امیری حجاج بن یوسف در کوفه در گذشته است.

مُسْتَوْرِد بِن أَخْنَفِ فِهْرِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. محدثی ثقة و او را حدیثهایی است.

عَامِر بِن عَبْدَةَ

کنیه‌اش ابویاس و از نژادگان قبیلهٔ بجیلة است که در جنگ قادسیه شرکت کرده است. او از عبدالله بن مسعود روایت کرده که می‌گفته است: استخوانهای آدمی برای سجده کردن درست شده است.

ابن مُعِيز سَعْدِي

او از عبدالله بن مسعود به شیوه شنیدن روایت کرده است. ابن مغیر می‌گوید: سپیده‌دمی برای بارور کردن اسب خود بیرون آمدم و از کنار مسجد بنی حنیفه گذشتم.^۱

۱. به نظر می‌رسد که روایت افتادگی دارد و در همه چاپها همینگونه است.

شَدَاد بن اَزْمَع

ابن ابی ثبینه بن عبدالله بن مُرّ بن مالک بن حرب بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وادعه از قبیلهٔ همدان است. او و برادرش حارث بن اَزْمَع در کوفه محترم و شریف بوده‌اند. شَدَاد از عبدالله بن مسعود حدیث شنیده است. او به روزگار امیری بشر بن مروان در کوفه درگذشته است. محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

عبدالله بن ربیعہ سُلمی

او دایی عمرو بن عُتبه بن فرقد سُلمی است. عبدالله بن ربیعہ از ابن مسعود روایت کرده و ثقه و کم حدیث بوده است.

عتریس بن عرقوب شیبانی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عمرو بن حارث بن مصطلق

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

ثابت بن قطبة مُزنی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و محدثی ثقه و پر حدیث بوده است.

ابو عَقْرَبِ اسدی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. می‌گوید: سپیده‌دمی به خانه او رفتم بر پشت‌بام بود و تا برآمدن آفتاب پیش ما نیامد. و می‌گوید: فردای آن روز پیش عبدالله بن مسعود رفتیم و شنیدم که از گفته حضرت ختمی مرتبت نقل می‌کرد که فرموده است: «شب قدر در هفت شب آخر ماه رمضان است.»

عبدالله بن زیاد اسدی

کنیه‌اش ابو مریم است.

محمد بن سعد می‌گوید محمد بن عبید طنافسی، از مسعر، از اشعث بن ابی الشعثاء، از ابو مریم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالله بن مسعود شنیدم که در حال رکوع «لا حول ولا قوة الا بالله» می‌گفت.

گوید ابوداود سلیمان طیالسی، و ابو عامر عقّدی، از شعبه، از اشعث نیز این موضوع را برای ما نقل کردند، ابوداود در حدیث خود می‌گفت از ابو مریم عبدالله بن زیاد اسدی شنیدم و ابو عامر در حدیث خود می‌گفت از ابو مریم که مردی از خاندان اسد بود شنیدم که می‌گفت این موضوع را در رکوع نماز ظهر از عبدالله بن مسعود شنیده است.

گوید: ابو مریم گاهی از عمار بن یاسر هم روایت کرده است.

خارجة بن صلت بُرْجُمی

از خاندان تمیم است. از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

سُحَیْمِ بن نوفل اشجعی

پدرش اندک‌زمانی از اصحاب بوده است. او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

عبدالله بن مرداس محاربی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

هیثم بن شهاب سلمی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از حصین، از گفته هیثم بن شهاب ما را خبر داد که می گفته است شنیدم ابن مسعود می گفت * اگر بر دو سنگ گذاخته و سوزان بنشینم برای من خوشتر از آن است که در نماز چهارزانو - آسوده - بنشینم. هیثم محدثی کم حدیث بوده است.

مروان، پدر عثمان عجلی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید یزید بن هارون، از ربیع بن مسلم، از مروان پدر عثمان عجلی ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم می گفت * درنگ کردن در پرداخت وام از کسی که توانگر باشد ستم است، و اگر عیب به سیمای آدمی بود، آدمی زشت می بود.

ابو حیان

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید یزید بن هارون، از شعبه، از حصین بن عبدالرحمان، از هلال بن یساف و او از پدر همسر خود یعنی ابو حیان ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم می گفت * هرگاه یکی از شما در نماز جماعت پیش از امام سر از سجده برداشت دوباره به سجده رود و به همان اندازه که سرش را برداشته است بیشتر در حال سجده بماند.

ابو یزید

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید اسماعی بن ابراهیم، از لیث، از اشعث بن ابی الشعثاء، از ابو یزید ما را خبر داد که می گفته است: «در همین مسجد ابن مسعود را دیدم در حالی که پشت سر پیش نماز نماز می گزارد خودش قرائت نماز را می خواند. گوید: خیال می کنم که ابو یزید گفت که در نماز ظهر بود یا عصر.»

عبیده بن ربیعہ عبیدی

از عثمان و عبدالله بن مسعود و سلمان روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از اسرئیل، از ابواسحاق، از عبیده بن ربیع ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گفت: «برای آنانی که پهلوهای خود را - برای عبادت - از بسترها جدا می کنند - نیم شبان بر می خیزند، نعمتهایی فراهم آمده است که نه چشم چنان دیده و نه گوشی چنان شنیده است.»^۱

أخنس، پدر بُکیر بن أخنس

به بُکیر، ضَخْم - تنومند - هم می گفته اند. أخنس از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید یزید بن هارون، از ابو خباب، از بُکیر پسر أخنس، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «هنگامی که پیش عبدالله بن مسعود نشسته بودیم مردی آمد و از او درباره مردی که با زنی زنا می کند و سپس او را به همسری می گیرد مسأله پرسید. عبدالله بدون اینکه پاسخی دهد این آیه را تلاوت کرد «او همان است که از بندگان خود توبه را

۱. اشاره به آیه پانزدهم سوره ۳۲ - سجده - است و درباره نماز شب گزاردن است. ابوالفتوح این گفته ابن مسعود را به این صورت آورده که گفته است در تورات چنین آمده است.

می پذیرد و از بدیها می گذرد و آنچه را انجام می دهید می داند»^۱.

ابو ماجد حنفی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

ابوالجعد

او پدر سالم بن ابی جعد و از آزادکردگان و وابستگان اشجعی هاست و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عفان بن مُسَلِّم، از هَمَّام، از قتاده، از سالم بن ابی جعد، از پدرش ما را خبر داد که از گفته ابن مسعود نقل می کرده که می گفته است: «هرگاه مردی با زنی زنا کند و سپس او را به همسری بگیرد هرگاه که با یکدیگر آمیزش داشته باشند زنا کاراند»^۲ گوید: به سالم گفتم پدرت چگونه مردی بود؟ گفت: قاری کتاب خدا بود. ابوالجعد محدثی کم حدیث بوده است.

سعد بن آخرم

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

ضرار اسدی

از عبدالله بن مسعود روایت می کند که آزمندی ده بخش شد و بخشی در شام نهاده شد.

۱. آیه چهل و پنجم از سوره ۴۲ - شوری.

۲. مقایسه بفرمایید با سخن پیشین عبدالله بن مسعود و ملاحظه کنید که استنباط حکم صحیح چه دشواریها و بررسی هایی لازم دارد، و نمی توان با دیدن و خواندن روایتی بدون بررسی همه جانبه آن را ملاک حکم قرار داد.

ابو کَنَفْ

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عموی مُهاجر بن شَمَّاس

او از عبدالله بن مسعود و حدیفة روایت کرده است.

ابو لیلیٰ کِنْدی

از عثمان و عبدالله بن مسعود و سلمان روایت کرده است.

گوید ابواسامة، از عبدالملک بن ابی سلیمان، از ابولیلیٰ کندی ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عثمان محاصره بود آن‌جا بودم او از فراز بام به مردم نگریست و گفت: مرا مکشید، و حدیثی دراز است.

خِشَف بن مالک طایی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و محدثی کم‌حدیث بوده است.

مِنْهال

این شخص منهال بن عمرو نیست.

او از عبدالله بن مسعود شنیده که می‌گفته است: * اگر کسی از من به قرآن داناتر و به او دسترسی باشد پیش او می‌روم.^۱

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که جناب عبدالله بن مسعود به سال سی و دوم هجرت درگذشته است، این سخن او اگر